

ای وصل تو اصل شادمانی
کان صورتهایت وین معانی
یک لحظه میر ز بنده که نیست
بی آب سفینه را روانی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۵۶

شادمان نیستم چون معتاد جهانم !!
هر چیز بیرونی که زندگی ما را زیر سلطه و کنترل خودش در بیاورد، ما را معتاد خودش کرده است. اعتیاد غل و زنجیر پای حرکت ماست، حالا می‌خواهد اعتیاد به یک ماده مخدر باشد، یا یک شخص و یا یک وضعیت .

این جهان خود حبس جانهای شماست
هین روید آن سو که صحرای شماست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۲۵

این جهان به منزله زندان جان و روان شماست. پس حواستان باشد و آگاه باشید، به سمتی بروید که آنجا به منزله صحرا و تفرجگاه شما باشد. یعنی فضای یکتایی .
فضای یکتایی همان فضای بین افکار ماست. فضایی که خالیست و سرشار از حس آرامش .
تنها پناه ما در لحظه اکنون است. وقتی در این لحظه ابدی مستقر می‌شویم، از کشش جهان در امانیم. منظور این نیست که از جهان بهره‌مند نشویم، بلکه ما می‌توانیم از تمام برکات زندگی بهره‌مند باشیم، اما دنیا و وضعیت‌هایش را در مرکزمان نگذاریم و از آن حس امنیت نخواهیم، زیرا آفل و گذرا هستند .
جان ما، اصل وجودی ما یا همان جوهر ذاتی ما مجرد است و در عالم خود به چیزی احتیاج ندارد. ولی چون وارد بدن و کالبد جسمانی شود، محتاج به حواس می‌گردد و زندانی می‌شود. لذات مادی و این جهانی محدود و زود گذرند تا زمانیکه جان یا اصل ما متعلق و وابسته جسم است، خوشی‌هایش هم محدود و گذراست. ولی لذات روحانی نامحدود و جاودانه است. خلاصه کلام اینکه دنیای محسوس، زندان روح بلند پرواز ماست .
پس به سوی مجردات و عالم لطیف معنوی توجه کنیم، که جهانیست نامحدود و بی‌نهایت .
مولانا در جای دیگر دارند که :

این جهان محدود و آن خود بی‌حد است
نقش و صورت پیش آن معنی سد است
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۲۶

جهان محسوسات یعنی جهانی که ما با حواس خود می‌توانیم درک کنیم محدود است و جهانی که ما با حواس خود قادر به درک آن نیستیم، حد و اندازه‌ای ندارد .
نقش و صورت این جهان در برابر آن جهان حجاب محسوب می‌شود. یعنی با غرق شدن در نقش و وضعیت‌های این جهانی، از آن جهان لطیف غافل می‌شویم و محروم .

با سپاس فراوان از استاد پرویز شهبازی و یاران عاشق
-طاهره از بندرعباس